

هو العليم

هدف از وجود انسان رسیدن به مقام معرفت

شرح دعای ابو حمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۲۷ - مجلس دوم

بیانات

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سره



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

[در هنگام قرائت دعای شریف افتتاح] رفقا دقت کنند وقتی که به این فقره می‌رسند اللهم و صل علی ولی امرک القائم الموصل همین طور در حال ایستاده باشند، نشینید تا وقتی عبارت تمام شود و حُفَّهً بملائکتک المقربین و ایده بروح القدس یا رب العالمین، به این جا که رسیدند بنشینند.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

معرفتی یا مولای دلیلی علیک و حبی لک شفیع الیک و انا واثق من دلیلی بدالاتک و ساکن من شفیع الی شفاعتک

معرفت و شناخت من ای مولای من، دلیل من به سوی تو است راهنمای من به سوی تو است. عرض شد که حقیقت انسان را معرفت و شناخت تشکیل می‌دهد و غرض از وجود انسان رسیدن به این مرتبه و این مرحله است که همان مرحله و مرتبه شناخت است و همه موجودات در مراتب وجودی خودشان با این معیار سنجش می‌شوند، چه مقدار شناخت دارند؟ چه مقدار نسبت به مطالب کلی ادراک دارند؟ چه مقدار نسبت به وجود و حقایق و آثار وجود شعور دارند؟ حتی در حیوانات هم مسئله به همین کیفیت هست و خود ما در محاورات و ارتباطات خودمان به این مسئله می‌بینیم که توجه خاصی داریم. احترامی که به عالم گذارده می‌شود این احترام بر اساس معرفت و شناخت و میزان اطلاعات او است، میزان اطلاع او. مسئله شناخت به عنوان یک ارزش اساسی و مهم، این معیار قرار گرفته. در آیات قرآن هم روی این مسئله تکیه شده هل یتوی الذین یعلمون و الذین لایعلمون؟ هیچ وقت در قرآن دیده شده که میزان ارزش افراد را بر اساس زورمندی و توانمندی جسمی آنها خداوند مطرح کرده باشد؟ هل یتوی الذین فرض کنید که..... آیا پهلوانان بر غیر پهلوانان ترجیح ندارند؟ آیا زیبارویان بر غیر زیبارویان ترجیح ندارند؟ آیا ثروتمندان بر فقرا ترجیح ندارند؟ آیا صاحبان مناصب و قدرت بر افراد عادی....؟ نه! هیچ کدام اینها در قرآن مورد ارزش قرار نگرفته و معیار برای دسته بندی و طبقه بندی علم است. هل یتوی الذین یعلمون و الذین لایعلمون. تقوی است. حالا در مسئله تقوی این مسئله بسیار دقیق و ظریفی است که انشاءالله در جلسات عنوان اگر خدا بخواهد ما این مسائل را پیگیری می‌کنیم که آن هم برگشت تقوی به علم است حالا خواهیم رسید به این مسئله.

تقوای بدون علم به اندازه پیشیزی ارزش ندارد سرسوزنی نمی‌ارزد هیچ نمی‌ارزد. تقوای بدون علم می‌شوند خوارج نهروان. تقوای بدون علم می‌شوند این خشکه مقدسه‌های نفهم و بی‌شعور که هیچ سرشان نمی‌شود غیر از یک چند مسئله و حکم شرعی که می‌خواهند آنها را در همه جا سرایت بدهند و مطرد کنند. تقوای بدون علم و فهم یعنی گمراهی و ضلالت و جهالت و غوایت، تقوای بدون فهم.

امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید دو دسته کمر مرا شکستند یعنی من از عهده آنها نتوانستم بر بیایم، معنای کمر شکست این است، نتوانستم از عهده آنها [بر بیایم] همه را نتوانستم همه را آدم کردم با همه حرف زدم فقط با این دو دسته نتوانستم. یکی عالم متهتک عالمی که بر اساس مسائل نفسانی و اهواء نفسانی خودش دارد از علمش استفاده می‌کند نه بر اساس قرب و توحید و تجرد و صبغه الهی، متهتک یعنی این یعنی حریم در، حریم را می‌درد! حدود را نگه نمی‌دارد بر اساس مصالح شخصی، احکام و عقاید و مبانی را توجیه می‌کند این عالم متهتک. آدم خواب را انسان بیدار می‌کند ولی آدمی که خودش را بزند به خواب، آدم چه جوری بیدارش کند؟ عالم متهتک عالمی است که خودش را به خواب زده است. خیلی عجیب است! امیرالمومنین می‌گوید من از عهده اینها نمی‌توانم بر بیایم، اینها کمر مرا می‌شکنند یعنی من در مقابل اینها نمی‌توانم کاری انجام بدهم، نمی‌توانم. عالم است نسبت به مبانی و قوانین اطلاع دارد نسبت به موازین اطلاع دارد فرمولها را خوب یاد گرفته، کتابها را خوانده، درسش هم بد نبوده، مطالعه او هم بد نبوده، درس خوب خوانده اما نتیجه: این علم را در خدمت رسیدن به مقاصد و ریاسات دنیوی دارد به کار می‌گیرد، امیرالمومنین چطور می‌تواند این را متوجه کند؟ این که بلد است، از کجا وارد شود؟ با کدام فرمول بیاید جلو؟ با کدام آیه قرآن بیاید با او برخورد کند؟ با کدام روایت بیاید او را متوجه کند؟ یک روایت می‌خواند می‌گوید برو بابا بلدم نمی‌خواهد به من یاد بدهی!

در یک جلسه‌ای بودیم مجلس عقدی بود عده‌ای بودند. یک نفر آمد گفت آقا - به آن شخصی که در آن جا بود و اصرار می‌کرد که مهریه را بالا ببرد فرض کنید سیصد سکه و چهارصد سکه و پانصد سکه و اینها بکند - یکی گفت آقا این روایتی که از رسول خدا آمده که **افضل نساء امتی اقلهن مهرا و اکثرهن حبا** غیر از این روایت هم آمده، **افضل نساء امتی الودود...**^۲ محبوبترین زنان امت من آن کسانی هستند که مهرشان کمتر باشد و محبتشان نسبت به شوهر بیشتر باشد. گفت آقا این حرفها را بگذارید کنار آقا! در این زمانه که این حرفها نیست اینها مال همان موقع [است] الان که این مطالب نیست عوض شده اوضاع عوض شده مسائل عوض شده! روایتی که از پیغمبر آمده به سخریه و استهزاء گرفته! کلام رسول خدا را زیر پای گذارده و این

^۱ الکافی، ج ۵، ص ۳۲۴: قال رسول الله عليه و آله و سلم: أفضل نساء أمتي أصبحهنَّ وجهاً و أقلهنَّ مهراً.

^۲ همان: فقال صلى الله عليه و آله و سلم: إن خير نساءكم الودودُ العفيفة...

مطالب را! گویا پیغمبر نمی فهمید که ۱۴۰۰ سال بعد زمانی خواهد آمد که این روایتش دیگر به درد آن زمان نمی خورد! رسول خدا جاهل بود! فقط علمش محدود به زمان خودش بود و این آقای عالم و درس خوانده، سوادش و علمش بر رسول خدا ترجیح دارد! معنایش این است دیگر و الا رسول خدا می فرمود این روایتی که می گویم مربوط به همین چهل پنجاه سالی است که خودم هستم ها! خودم هستم و یک ده سال بیست سال هم بعدش ادامه بدهید بعد دیگر این حرفها تمام می شود!

نه آقایان! مهر را هزار سکه کنید سیصد هزار، چهارصد هزار تا ببرید هر چه ببرید اینها مال همین زمان خودما است مال وضعیت خود ما است باید به این آقای عالم این را گفت بله شما درست می گوید می دانید چرا؟ چون پیغمبر فرمودند افضل نساء امتی! اگر جنابعالی خودتان را جزو امت پیامبر می دانستی این غلط را نمی کردی و این یاوه را نمی سرودی! چون از امت پیغمبر نیستی این مزخرفات را گفتی و تو درست می گویی حق با تو است در محدوده افکار خودت و در محدوده علوم پوسیده و دور کننده از واقع که تمام وجود تو را در اشغال قوای اهریمنی خودش در آورده! بله پیغمبر فرمود امت من! تو که از امت پیغمبر نیستی! کسی که خود را از امت پیغمبر بداند به این روایت عمل می کند. افضل نساء امتی، امت پیغمبر فقط همانی بود که ۱۴۰۰ سال پیش بود؟ هان؟ ۱۳۰۰ سال پیش ۱۰۰۰ سال پیش ۵۰۰ سال ۲۰۰ سال پیش الان اینها دیگر جزو امت پیامبر نیستند؟ اینها دیگر برای خودشان لابد امثال اینها پیامبرانی دارند، کی است؟ اقلهن مهرا و اکثرهن حبا، مهرش کمتر باشد.

شروع کرد این آقا به مسخره کردن! آدم بیسوادی نبود، نه! آدم باسوادی بود ولی کی بود؟ همان کسی بود که کمر امیرالمومنین را اینها شکستند! عالم متهتک دسته دیگر چه کسانی هستند؟ جاهل متنسک! آدم نفهمی که صبغه دین به خود گرفته، مقدس شده، نفهم است نمی داند چکار کند؟ معرفت ندارد. قوای عاقله او ضعیف است. نسبت به مسائل ادراک ندارد. ادراک ندارد.

یک روز داشتم نواری از مرحوم آقا گوش می دادم گفتم خدا رحمتشان کند واقعا این بزرگان، اینها بودند که این سرمایه گرانسنگ و ارزشمند را برای ما باقی گذاشتند و اگر مطالب اینها نبود واقعا ما چه می کردیم؟ جدا چه می کردیم؟ لابد رفقا هم شنیدند دیگر! در آن منبری که در آن از قضیه برگشت امیرالمومنین از جنگ صفین در آن جا یاد می کنند و می فرمایند هنگام عصر بود که لشکر امیرالمومنین رسید کنار نهر و در بابل، همان جایی که محل حضرت ابراهیم بود و آن جریانات اتفاق افتاد، امیرالمومنین فرمودند شما نماز را بخوانید و لکن ادای نماز در این سرزمین برای پیامبر و وصی پیامبر حرام است، من حرکت می کنم دور می شوم از این سرزمین بیرون می آیم و بعد به شما ملحق می شوم، نماز بخوانید. آمدند، چند نفر هم با امیرالمومنین آمدند گفتند بگذار ما هم برویم بینیم کجا می خواهد برود؟ همیشه از این افراد بودند! آمدند دیگر، آمدند با

امیرالمومنین و دور شدند وقتی که از این منطقه بیرون آمدند خورشید غروب کرد - من اشتباه کردم در یک جای دیگر بود البته آن قضیه مربوط به همان مسجد ردالشمس است خب حالا به آن هم برمی گردیم - امیرالمومنین علیه السلام خورشید را برگرداندند آنها گفتند که ما دیدیم که یک جمالتی یک الفاظی حضرت گفتند که نفهمیدیم چیست؟ چه زبانی است؟ بعد یک مرتبه خورشید آمد بالا، حضرت نمازشان را خواندند آنها هم با حضرت نمازشان را خواندند حضرت اشاره کردند و دوباره خورشید رفت به جای خود و همه افراد هم این مسئله را مشاهده کردند.

آن مطلبی که ایشان می خواستند بفرمایند این بود که - در دو قضیه این مسئله ردالشمس اتفاق افتاد که البته علمای اهل سنت هم اعتراف به این ردالشمس به دست امیرالمومنین کردند! فقط اختصاص به شیعه ندارد. - این مسئله در آن جای اول در زمان پیغمبر بود که پیغمبر در کنار مدینه از جایی برمی گشتند خسته بودند، با هم نشسته بودند کم کم رسول خدا خوابشان می برد و ثقل بدن پیغمبر روی بدن امیرالمومنین قرار می گیرد متمایل می شوند، فردی که خواب است خب چیز ندارد از خودش، متمایل می شوند ثقلشان روی بدن امیرالمومنین قرار می گیرد و حضرت همین طور نشسته بودند یا متمایل که پیامبر خوابشان و استراحتشان را بکنند و حرکت نکردند، پیغمبر هم خوابیدند تا وقتی که کم کم خورشید دیگر در حال غروب کردن بود، امیرالمومنین هم نماز نخوانده بود. حالا نکته این جا است، در این موقع پیغمبر یکدفعه از خواب بلند شدند گفتند یا علی تو مثل این که نماز نخوانده بودی، این طور که یادمان می آید، حضرت فرمودند بله! نخوانده بودم گفت چرا من را بیدار نکردی؟ حضرت فرمودند یا رسول الله من هیچ وقت شما را بیدار نمی کنم، نماز قضا می شود بشود. حضرت فرمودند خب دعا کن از خدا بخواه که خورشید برگردد و نمازت را ادا بخوانی و اینها همه اسرار است ها و این قضیه حتی برای اوصیاء پیامبران گذشته هم اتفاق افتاده، برای وصی حضرت موسی اتفاق افتاده برای حتی حضرت سلیمان که در آیات قرآن هم اشاره شده که اتفاق افتاده. امیرالمومنین علیه السلام از خدا خواستند خورشید را برگرداندند که مسجد ردالشمس که الان آن مسجد را تخریب کردند و با زمین یکسان کردند که آثاری نماند از این علائم و خیلی عجیب است خیلی عجیب است که واقعا چطور نفس و نفسانیات و کدورات، اینها می آیند و جلوی حق را می گیرد گرچه خود انسان از نظر اعمال و کردار و رفتار ظاهر، از همه سایر امثال خود، خود را متنسک تر و اهل معرفت تر و عابدتر ظاهر می کند و نمایان می کند و بروز می دهد. نماز می خواند قرآن می خواند روزه می گیرد حج انجام می دهد ولی تمام اینها در صورتی است که با مسائل نفسانی تعارض نکند.

تو نماز را برای کی می خوانی؟ برای خدا می خوانی پس چرا مسجد ردالشمس را خراب کردی؟ یا قضیه دروغ است یا قضیه راست است. اگر دروغ است بیاید اعلام کنید این قضیه دروغ است، خب مدارک خودتان

را چه می‌کنید؟ اگر راست است پس چرا دیگر نماز می‌خوانید؟ نمازتان دیگر به چه درد می‌خورد؟ حجتان دیگر به چه درد می‌خورد؟ روزه به چه درد می‌خورد؟ اینها مسائلی است که ما باید این مسائل را بر خودمان منتقل کنیم منطبق کنیم نه این که بگوییم آنها این کارها را می‌کنند ما اصلاً به آنها کاری نداریم خودمان در چه وضعیتی هستیم؟ آیا نمازی که می‌خوانیم درست است؟ آیا روزه‌ای که می‌گیریم حجتی که انجام می‌دهیم انفاقی که می‌کنیم خطابه‌ای که می‌کنیم درسی که می‌خوانیم تبلیغی که می‌کنیم کارهایمان همه درست است یا نه؟ اینها تا جایی است که با مصالح شخصی ما در تعارض نباشد! اگر در تعارض باشد می‌گذاریم کنار، با آن اهل تسنن هیچ فرقی ندارد، با معاندین ایشان البته، چون خود اهل تسنن هم افراد صادقی هستند افراد مخلصی هستند خب مطلب به ایشان نرسیده، مسئله برای ایشان گفته نشده و اینها روی تقریشان روی صفای خودشان راه خودشان را می‌روند اگر مطلب برای آنها روشن شود خب قبول می‌کنند می‌پذیرند ولی نه! افرادی هم هستند معاندند مغرضند.

بنده عرض کردم خدمت رفقا، چند سال پیش که مشرف شده بودیم یک روز ظهر، نماز جمعه ما رفتیم همین مسجد النبی که در نماز جمعه عامه شرکت کنیم. رفتیم در آن جا و نماز جمعه و خطیب نماز جمعه آمد مشغول خطبه شد و در بین خطبه شروع کرد این مسئله را گفتن که در تاریخ فلان کتاب فلان نوشته که روزی خلیفه ثانی، عمر بن خطاب، دید که مردم در حول حجر الاسود اجتماع کردند تجمع کردند و دارند تقبیل می‌کنند آمد در کنار آن جا ایستاد و گفت شهادت می‌دهم که تو نه می‌فهمی و نه می‌بینی و نه می‌شنوی و اگر نبود که دیدم رسول خدا تو را بوسید من تو را نمی‌بوسیدم! این را گفت و رفت. آن وقت این آقای خطیب این مقدار از روایتی را که در کتب خودشان این روایت آمده نقل می‌کند تتمه آن را که در کتب همان جا آمده نمی‌گوید که بعد از او امیرالمومنین علیه السلام آمد در کنار حجر الاسود ایستاد و گفت شهادت می‌دهم که تو می‌بینی و می‌شنوی و فهم داری و تمام اقرارها و اعترافات بندگان خدا را حفظ می‌کنی و در روز قیامت شهادت می‌دهی. این نمی‌آید بگوید. خب حالا کی معاند است؟ این که دیگر مال شیعه نبوده این که دیگر کتب خودتان است. آدم مغرض معاند چرا یک تکه را می‌گویی و یک تکه را نمی‌گویی؟ چرا نمی‌گویی؟ یا بگو همه روایت دروغ است یا اگر می‌خواهی نقل بکنی [همه آن را نقل کن] چرا؟ چون آن یک تکه موافق مذهب شیعه است، آن را نمی‌گویی، این است؟ خب آن را شما نگو این را هم آن نمی‌گوید آن نمی‌گوید دیگر چیزی نمی‌ماند هر کسی بیاید یک مقدار از مطالب را حذف کند آن مقدارش که با خواسته‌های خودش و نفسانیات خودش تعارض است آن مقدار را حذف کند و آن بقیه را بگوید خب آن گروه دیگر و مکتب دیگر آن هم یک مقداریش در تعارض است آن هم آن را حذف می‌کند دیگر هیچی که ته قضیه نمی‌ماند! اینها چیست؟ این عناد است.

جاهل متنسک به جاهلی گفته می‌شود که معرفت ندارد. فقط یک مشت مسائل را یاد گرفته بدون فهم

و بدون درک صحیح و بدون انطباق این مطالب کلی بر جزئیات. و بدون تشخیص ملاک اهم بر ملاک مهم لذا یک مطلب را یاد گرفته همه جا می خواهد همان را انجام بدهد، همه جا می خواهد او را بیاورد همه جا می خواهد آن را مطرد کند در حالی که هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد.

مرحوم آقا می فرمودند امیرالمومنین علیه السلام که این کار را کرد اگر ما بودیم چه می گفتیم؟ ما همان جاهل متنسک ها! ما چه می گفتیم؟ می گفتیم! رسول خدا است که باشد، نماز آقا! نماز دارد قضا می شود فریضة الهی است الصلای خیر موضوع ان قبل قبل ما سویها و ان ردت ردّ ماسواها این نماز که از طرف خدا آمده، این فریضة الهی که این قدر راجع به آن تأکید شده حالا پیغمبر از خواب بیدار شده که شده! بس است دیگر! نیم ساعت خوابیده بس است دیگر! یک ساعت خوابیده حالا دوباره شب می خوابد! نماز مهم است نماز دارد از بین می رود! ای داد ای هوار که این نماز دارد قضا می شود دیگر آسمان دارد به زمین می آید و دارد دیگر...! پیغمبر را بیدارش کنیم بلند شود برود! دارد نماز مان قضا می شود اهل جهنم می شویم خدا عقاب می کند! اگر ما بودیم آیا این کار را می کردیم یا نمی کردیم؟ حداقل دارم می گویم همین الان رفقا بین خودمان فکر کنیم حتی در ذهن ما می آمد یا نمی آمد؟ می آمد یا نه؟ از یک طرف نگاه به پیغمبر حالا پیغمبر رسول خدا است حالا باشد عیب ندارد حالا بالاخره رسول خدا ولی نماز هم این طرف آن هم نمی شود از او گذشت آن هم...! دوباره می گفتیم حالا یک خورده دیگر صبر کنیم ببینیم چه می شود؟ حداقلش این است که در حال تردید و اینها مسئله را می گذرانیدیم این حداقلش است حالا یکخورده ظریفتر بودیم پیغمبر را یکخورده می دادیم این طرف تر، شانه را یک تکانی یک سر و صدایی آن هم از خواب بلند می شد اینهایی که من خدمتان عرض می کنم مسائلی است که با چشم خودم در زمان حیات مرحوم آقا دیدم خودم دیدم از کسی هم نشنیدم عین همین قضایا البته نظایرش به یک ملاک، نظایر همین مسئله را در زمان مرحوم آقا دیدم اینها همان جهال متنسک هستند، همانها، هیچ تفاوتی نمی کند.

ولی مرحوم آقا فرمودند چه؟ نمی دانم گوش دادید این نوار صحبت را یا نه؟ اگر ندادید حتما بروید امشب این مسئله را توجه کنید و ببینید این ولیّ خدا نسبت به حقایق ایمان چه برداشتی داشته؟ چه برداشتی؟ مرحوم آقا می گویند امیرالمومنین می گوید نماز چیست؟ روزه چیست؟ حقیقت دین رسول خدا است حقیقت ایمان رسول خدا است تمام اینها فدای یک تار موی پیغمبر. شما نماز را برای چه می خوانید؟ برای این که به معرفت پیغمبر برسید. روزه برای چه ما می گیریم؟ برای این که به معرفت او برسیم. این همه که من می گویم تمام حقیقت دین امام است برای همین جا است. در نزد یک مسلمان تمام حقیقت وجودی او را رسول خدا و امام معصوم علیه السلام تشکیل می دهد و بس! بقیه مسائل در راستای این محوریت ارزش پیدا می کند. می خواهند امام را از بین ببرند ما نماز نخواندیم، نخواندیم که نخواندیم باید برویم امام را نجات بدهیم. امام

علیه السلام یک حاجتی دارد و ما فرض بکنید که فلان تکلیف عبادی را انجام ندادیم، باید زمین بگذاریم و برویم به آن حاجت امام علیه السلام پردازیم، این است دین. امام علیه السلام از انسان تقاضایی دارد و انسان می بیند آن تقاضا با یکی از مسائلی که در اختیار انسان است، آن در تعارض است باید اختیار کنار برود.

امیرالمومنین علیه السلام در آن حال و در آن موقعیت چه احساسی داشت؟ واللّه اگر یک لحظه در ذهن او خطور می کرد که نمازش را نخوانده! غش غش برای خودش می خندید بگذار پیغمبر غروب که سهل است شب هم بخوابد نماز شبمان هم برود نمی دانم مغرب برود عشا برود، برود تا وقتی که پیغمبر استراحت می کند بگذار.... این در ذهنش بودها من دارم می گویم می گویی نه؟ روز قیامت پرسید ببینید فلانی راست می گفته یا نه؟ من که می گویم این طور بوده، انشاءالله که این طور بوده است. یک لحظه در ذهنش خطور نکرد که حالا بیاید رد کند، خطور کند و بیاید رد کند، حالا در ذهن ما خطور می کند، عرض کردم. افراد متفاوتند در بعضی از افراد خطور می کند آن خطور یک خورده می ماند جا باز می کند بعد انسان در مقام معارضه برمی آید در مقام مقابله برمی آید ردش می کند دوباره می آید. بعضی ها نه! تا می آید قیچی را می زند صاف وسط قطعش می کند، کسی دیگر نیاید، تمام می کنند مسئله را برود. اینها به یک جایی می رسند، اینها.

خدا نکند کسی به وسواس مبتلا شود. مرحوم آقا می فرمودند بزرگترین آفت سلوک وسواس است آنهایی که وسواس دارند هی آب بریزند هی آب بریزند هی وضو بگیرند هی نمی دانم چکار کنند یک مرتبه دو مرتبه سه مرتبه یک نفر در مشهد من سراغ داشتم زمان مرحوم آقا، خودش به من گفت ظهر من می رفتم سر حوض برای وضو چند دقیقه به مغرب نماز ظهر و عصرم را می خواندم! در تابستان که شش هفت ساعت بعدازظهرش است خدا نکند کسی مبتلا به وسواس بشود وسواس یعنی هلاکت. کسی که وسواس دارد نه خدا دارد نه معاد دارد نه دین دارد نه شریعت دارد نه پیغمبر دارد نه اعتقاد دارد، هیچ! تبدیل به یک مجسمه با یک اطوار و افعال مخصوص! یک مجسمه! یک رباط! دیدید رباط یک کاری انجام می دهد، اصلاً شعور دارد؟ شعور دارد؟ لذا مرحوم آقا می فرمودند و همین طور بزرگان، مهمترین عبادتی که می تواند در راستای تقرب انسان قرار بگیرد آن عبادتی است که شک در او کمتر باشد.

شما هر نمازی را که خواندید و در آن نماز احساس کردید نسبت به وضو نسبت به قرائت نسبت به حمد و قل هو الله نسبت به افعال نسبت به اینها کمتر شک کردید آن نماز شما مقربیت آن بیشتر است نه این که بلند شوید دو ساعت بروید وضو بگیرید تا این که شکتان از بین برود نه! آن شک را در درون خودمان از بین ببریم نه این که کار خارج را زیاد کنیم! کار خارج! انسان می تواند با یک لیوان با دولیوان قشنگ وضو بگیرد یک وضویی که رسول خدا گرفت حتی اصباح الوضو یعنی وضو را جیداً و با اصول و به طور صحیح و کامل انجام دادن، انسان با دو لیوان می تواند حتماً که لازم نیست یک حوض را روی سر و کله اش خالی کند تا وضو

بگیرد هان! برای یک غسل می آیند یک استخر را خالی می کنند که آقا یک غسل بکند! نه آقاجان! با دو لیتر آب انسان می تواند غسل کند یک غسلی که پیغمبر و امام می کرد، آن غسل . با دو لیوان انسان می تواند، دو لیوان هم کمتر، وضو بگیرد مگر چکار می خواهد بکند؟ مگر می خواهد حمام برود؟ نه آقا! این مقدار گفتند انسان باید انجام بدهد، انسان بخواند اضافه انجام بدهد کم کم نفس می رود می رود می رود به سمت و سواس، این جا را آب ریختم یا نریختم؟ این جا را آب ریختم یا نریختم؟ این جا شد یا نشد؟ برمی گردد دوباره شک دارد در قسمت چپ در قسمت راست همین طور وقتی هم که وضو گرفت وقتی می خواهد نماز بخواند یکدفعه هی آن وضو می آید در ذهنش، این نماز می شود نماز مشکوک! توجه کردید! ولی اگر نه، وضو را گرفت این جا را نگاه کرد آن جا را هم نگاه کرد رفت. وقتی وضو تمام شد باید فرض بر این باشد که هیچ حکمی برای وضو نیامده است، خدا نماز را بی وضو از ما می خواهد این طور ما باید به نماز برسیم، این می شود نماز یقینی. نمازی که انسان وقتی که می خواهد بخواند دیگر موانع و صوارف نمی آید از توجه و ارتکاز به آن مبدأ منحرف کند و صارف کند چطور ممکن است که این دو جنبه برای انسان در آن واحد بماند؟ از یک طرف انسان توجه به خدا کند از یک طرف هی می آید وضویم درست بود یا نه؟ چطور با هم جوردر می آید؟ اینها مانعی الجمع هستند.

پس نماز کسی که وسواس دارد باطل است، نه باطل باطل ظاهر شیء، باطل از نظر ملائکه. ملائکه این نماز را بالا نمی برند آن نماز را همان جا بر سر خودش می کوبند این نماز مبارک خودت باشد این نماز چیزی نیست ما ببریم بالا! هان! انسان وقتی که می خواهد برود در بازار در جیبش باید چی بگذارد! پول باید بگذارد حالا اگر یک مشت کاغذ گذاشت یک مشت نخودچی گذاشت کجا می خواهد برود؟ ملائکه می خواهند نماز را ببرند پیش پروردگار، چی را می خواهند ببرند؟ وسواس آقا را ببرند؟ شکیات آقا را ببرند؟ افکار پوچ آقا را ببرند؟ نمازی را که جنگها در آن نماز اتفاق می افتد صلحها اتفاق می افتد به به به! بده بستانها در آن نماز، اگر یک دستگاهی این اموزیها خیلی خوب است انشاءالله به این جا برسند همین تکنیک و تکنولوژی امروزی یک دستگاهی یک جا نصب کنند از آن مسائلی که در حین نماز در مغز و نفس و ذهن انسان خطور می کند آنها را ضبط کنند و انسان تماشا کند آن وقت همه افراد باید استعفا بدهند بروند خانه خودشان، دیگر کسی نباید بیاید، آن وقت معلوم می شود چند نفر به درد امام جماعت می خورد؟ ها؟ آن وقت معلوم می شود که این نمازها چه مقدارش مقرب است؟ در نماز جنگ یا ابالفصل! در نماز چک و سفته! معامله تجارت بساطی بساطی است! یعنی بهترین موقعی که نفس و فکر انسان برای تجهیز این امور خداوند قرار داده این دو رکعت نماز است! از موقع خواب بهتر است از موقع آرامش....! این نماز بسیار چیز خوبی است برای حل و فصل مسائل مملکتی و مسائل اجتماعی و مسائل شخصی! خیلی خوب چیزی است قدر این نماز را بدانیم!

حالا ملائکه می‌خواهند این نماز را ببرند بالا، کجایش را ببرند؟ خدا می‌گوید کجایش را می‌خواهید برای من بیاورید؟ یکی از همان اول الله اکبر رفت در جنگ و کره زمین را طی کرد و کره قمر هم رفت و آن را کوبید و آن را چیز کرد و یک تهمت به این زد و یک غیبت از آن کرد یک برنامه برای فردایش ریخت و یک الله اکبر و لا الضالین و حمد و سجده و رکوع و تشهد حالا چی را می‌خواهی برای من بیاوری؟ آن هم از شکیاتش که از اول نمی‌داند وضویش درست بوده؟ با طهارت انجام داده؟ این به همه جا توجه کرده غیر از من بیچاره، خدا دارد می‌گوید، به همه جا سر زد غیر از من، همه جا رفت غیر از من. ولی اولیاء خدا این را نمی‌گویند می‌گویند آقا جان موقعی که می‌خواهی نماز بخوانی یک چند دقیقه بگیر بنشین، خودت را از هر چه در اطراف گذشته تخلیه کن و تجرید کن خالی کن در بیرون منزل چه بر تو گذشته؟ گذشته، همه را دور بریز، از افکاری که تا به حال داشتی بیرون بیا، وقتی که آرامش پیدا کنی نه این که بروی دم دستشویی فوراً وضو بگیری و همان جا وسط راه الله اکبر بگویی تا وقتی به آن جا می‌رسی به رکوع رفته باشی نه! بیا چند دقیقه بنشین، خودت را از تمام این افکار تخلیه کن وقتی آرامش پیدا کردی بلند شو نماز بخوان.

آن وقت در آن موقع، توجه که می‌خواهی بکنی توجهت باید به من باشد نه این که توجه تو به غین و عین و صاد و واو و از آن جایش بگویم از آن جا بگویم از این جا بگویم رعایت تلفظ در حمد و سوره و اذکار نماز واجب است به این معنا که انسان باید تلفظ را قبل از نماز به نحو صحیح تمرین کند و الفاظ را بر طبق مخارج شرعی و وضعی خودش ادا کند اما نه این که در وقت نماز ذهنش و فکرش روی تلفظ برود، اشتباه نکنید رفقا، این غلط است. کسی که نماز می‌خواند باید به نحو عادی الفاظ را از مخارج ادا کند اما همین که بخواهد ذهن را بیاورد و الفاظ را از مخارج ادا کند اشتباه کرده. در موقع نماز انسان نباید به الفاظ توجه کند تصحیح الفاظ و مخارج قبل از نماز باید باشد و این واجب است و همین طور است. قبل از نماز البته این نه به آن معنایی که انسان آن قدر خود را به مشقت بیاندازد که از اصل مسئله بیافتد، نه به قدر امکان، به قدر امکان. به قدر امکان انسان باید الفاظ و مخارج خودش را تصحیح کند و بعد نمازش را بخواند و این مسئله در نمازها هم فرقی نمی‌کند نماز صبح با نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا و نماز نافله، نماز واجب نماز آیات نماز روز عید فطر نماز روز عید قربان همه اینها یکی است، نماز احرام و نماز طواف هم فرقی نمی‌کند خیال نکنید در نماز طواف انسان باید حتماً، آن جا دیگر فرق می‌کند! خیال نکنید! در نماز طواف باید انسان از اول الحمد لله همچنین ح را بگوید که به خا تبدیل شود و عینش را...! نه آقا جان! نماز طواف با نماز صبحی که می‌خوانید یکی است و یک حکم دارد اگر نماز صبح درست است نماز طواف هم درست است اگر نماز صبحتان باطل است نماز طواف هم باطل است نایب گرفتن و یکی دیگر را نیابت کردن، همه اینها اضافی است و غیر ضروری و بدون فایده. انسان باید نماز طواف را خودش بخواند. آن نیابت در صورتی است که انسان عاجز باشد زنی

نتواند انجام بدهد موقعیتش موقعیت غیر استعداد برای انجام عبادات باشد نمازی از انسان فوت شده و انسان شخصی را نایب می‌کند نه این که حاجی که در مکه است و دارد صاف صاف راه می‌رود نماز صبح می‌خواند نماز مغرب و عشا هم می‌خواند به نماز طواف که می‌رسد می‌گویند بیاید نیابت کند! نخیر! این حاجی باید همان نماز را در موقع طواف بخواند آن هم نه این که هی عین و غین و...! نه! در نماز طواف باید بدانید این تنها نمازی است که از شما توجه را خواستند تمام توجهتان را باید به سمت او ببرید. چقدر ما دور شدیم از واقعیت؟

من وقتی که داشتم نماز طواف می‌خواندم خب دیدم که جایی که ایستادم شلوغ نیست مزاحم کسی هم نیستم شاید حدود بیست دقیقه بیست و پنج دقیقه نماز طواف من طول کشید سوره‌های بزرگ شروع کردم خواندن التفات می‌کنید! این نماز دیگر گیر نمی‌آید حالا ما آمدیم این موقعیت بسیار عالی را که خدا در اختیار انسان قرار داده تبدیل می‌کنیم به یک مسئله هیولایی که برای فرار از آن هیولا به هر کیفیتی و به هر قسمی ما انجام می‌دهیم اقدام می‌کنیم اولاً سوره‌های خیلی کوچک انتخاب می‌کنیم و بعد هم در کیفیت قرائت دقت می‌کنیم بعد هم یک نفر دیگر را نایب می‌کنیم. تمام اینها دور شدن از مقصد و گرایش به پوست و دور انداختن حقیقت و مغز مطلب است، تمام اینها. ائمه علیهم السلام و شریعت رسول خدا ما را به تقرب دعوت کرده است نه به لفاظی و قرائت از مخارج.

یکی از رفقا بود دو سه سال پیش که مشرف شده بودیم یک نفر با یک نفر برخورد کرده بود از افراد، از معممین و گفته بود که ما چه کنیم؟ دستورالعملی که ایشان داده بود به او و به سایر افراد این بود که سعی کنید عباداتتان را از مخارج ادا کنید این دستورالعمل و...! من هم گفتم خب بله این آقای که پیش آن آقا باشد دستورالعملش هم باید این باشد! سعی کنید که الفاظ در عبارات و دعاها را از مخارج ادا کنید! نتیجه حج و عمره و سعی و صفا این شد! حالا نگاه کنید حاجی که اولیاء انجام می‌دهند آن چه حکایتی دارد؟ چه داستانی؟ آن مطالبی که مرحوم آقا در کتاب خودشان از آقای حداد و همین طور نسبت به خودشان راجع به حقایق حج و کیفیت انجام عبادات بیان کردند آن کجا؟ آن کجا؟

امام علیه السلام می‌فرماید **تعرف مراتب شیعتنا بمقدار معرفتهم**^۱ مراتب شیعه ما را به مقدار شناختشان از ما بدانید که نسبت به ما چقدر شناخت دارند؟ نسبت به ما چقدر شناخت دارند؟ معرفتشان نسبت به ما چقدر است؟ چقدر از حقیقت ولایت را درک کردند؟ چه مقدار از مراتب وجودی امام را در وجود

^۱ معافی الأخبار، ص ۱: قال ابو جعفر علیه السلام: یا بُنَّیَّ اِعرِفْ مَنَازِلَ السَّیِّعَةِ عَلَی قَدْرِ رَوايَتِهِمْ وَ مَعْرِفَتِهِمْ...؛ الغيبة (للنعمانی)، ص ۲۲: وَ قَد قال جَعْفَرُ بنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَلَیهِ السَّلَامُ: اِعرِفُوا مَنَازِلَ شِيعَتِنَا عِنْدَنَا عَلَی قَدْرِ رَوايَتِهِمْ عَنَّا وَ فِهْرِهِمْ مِنَّا.

خودشان یافته‌اند و احساس کردند؟ بله! یک نفر می‌آید درس می‌خواند بعد از هشتاد سال می‌گوید امام با غیرامام هیچ فرق نمی‌کند، نه قدرتی دارد نه علمی دارد نه هیچی، خدا بخواهد قرار می‌دهد نخواهد قرار نمی‌دهد! این یکی. یکی هم وجود خود را با وجود امام علیه السلام متحد می‌بیند و خود را فانی در امام علیه السلام می‌بیند و با تمام شوائب وجودی خودش آن حقایق را لمس کرده و لمس کرده و مشاهده کرده و وجدان کرده، اینها هر دو یکی هستند؟ معرفت در هر دوی اینها به یک میزان است؟ در هر دو به یک میزان است؟ این کسی که در کتابش می‌آید و می‌نویسد گرچه خودش از اهل فقه و فهم است که اشکال ندارد امام علیه السلام در این گونه مسائل اشتباه کند، در مسائل کَرّ و این قضایا اشتباه کند، خب اینها گاهی اتفاق می‌افتد برای ایشان و آن کسی که می‌گوید بدون نفس امام ذره‌ای در عالم وجود قرار و مکین ندارد یکی است؟ یکی است؟ اینها مطالبی است که با این گونه علوم و با این گونه فنون به دست نمی‌آید آقا جان! اینها چیز دیگری را می‌طلبد راه دیگری را می‌طلبد.

خب به نظر می‌رسد که وقت تمام شده، امیدواریم که خداوند ما را نسبت به حقایق بیدار کند چشمان ما را باز کند و از تخیلات و توهمات و اعتبارات بیرون بیاورد. آن چه که موجب سدّ راه و طریق انسان است جایگزینی اعتبارات به جای حقایق، این است قضیه. این مطلب حل بشود راه انسان باز می‌شود. انسان مطالب واقعی را به ثمن بخس، به اعتبارات و مسائل مجاز نفروشد و بداند که راهی که ما در پیش داریم و بازاری که متاع ما را عرضه می‌کنند، در آن بازار از اعتباریات و از مجاز خبری نیست، خبری نیست. در آیه شریفه می‌فرماید فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشی راضیه و اما من خفت موازینه فامه هاویه آن کسانی که در روز قیامت میزان عمل آنها سنگین است، تصور نکنید که در روز قیامت دو کفه دارد، در روز قیامت ترازوی خدا یک کفه است دو کفه نیست نماز انسان را می‌آورند در میزان عمل قرار می‌دهند آن مقداری که در نماز شک نداریم آن مقداری که توجه به او داریم نه این که هی مخارج را ادا کنیم.

من یک وقتی یک جایی بودم صدای بلندگو هم بود و امام جماعت داشت نماز مغرب می‌خواند جمعیت زیادی هم بودند. سوره و التین و الزیتون و طور سینین را داشت می‌خواند من دیدم این بنده خدا تمام وجودش را این قرائت از مخارج گرفته و التین و الزیتون و طور سینین! آخر تو چه می‌فهمی این چه شده؟ این همین نمازی است که همین‌ها دارند در بلاد دیگر، ائمه جماعات قشتنگ تر هم تازه می‌خوانند. شما اگر واقعا در آن موقع نگاه کنید به کیفیت قرائت آنها واقعا احساس نمی‌کنید که تمام هم و غمش را قرار داده که این آیات قرآن، طینی که می‌اندازد در این آیات قرآن، ترنمی که دارد می‌کند در این آیات قرآن، کیفیت ادای این الفاظ به نحوی باشد که بعد از نماز موجب اعجاب و تحسین مستمعین قرار بگیرد! غیر از این است؟ همه این را می‌گویند. از اول تا آخر هی سعی کرد عبارت را این طور [کند]. این هم که همین است هیچ فرقی نمی‌کند هیچ تفاوتی

نمی‌کند.

خداوند به ما توفیق بدهد که آن چه را که موجب حیات ما است آن را به کار بیندیم و آن چه را که ما را از رسیدن به مقصد و مقصود دور می‌کند و در حیطة محدودیت کثرتی خودش گرفتار می‌کند، خداوند ما را حفظ کند و مصون و محفوظ بدارد .

اللهم صل على محمد و آل محمد